



خوارزمی در نجوم
ترجمه مانی صالحی علامه

دراستایش تاریکی

داستان‌های تخیلی



کتاب پارسه

سرشناسه: بورخس. خورخه لوئیس، ۱۸۹۹-۱۹۸۶م. Borges, Jorge Luis
 عنوان و نام پدیدآور: در ستایش تاریکی / خورخه لوئیس بورخس؛ مترجم مانی صالحی علامه.
 مشخصات نشر: تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۶۳-۹
 وضعیت فهرستنویسی: فیبا.
 یادداشت: عنوان اصلی: Fictions Collected
 موضوع: داستان‌های کوتاه آرژانتینی - قرن ۲۰م.
 شناسه افزوده: صالحی علامه، مانی، ۱۳۴۰ - ، مترجم.
 رده‌بندی کنگره: PQ ۷۷۹۷ ب ۴۹ ۱۳۹۱
 رده‌بندی دیوئی: ۸۶۳/۶۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۰۰۶۹۸



در ستایش تاریکی

خورخه لوئیس بورخس	ترجمه مانی صالحی علامه
ویرایش و تولید: کارگاه ویرایش بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه	فاطمه دفتری
حروفچینی و آماده‌سازی: آتلیه کتاب پارسه	سمانه حسن‌زاده
طراحی گرافیک:	پرویز بیانی
نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۲، ۱۵۰۰ نسخه	قیمت: ۷۵۰۰ تومان

© حق چاپ محفوظ است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

● تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه دوم، تلفن، ۰۵ ۶۶۴۷۷۴

● www.parsehbook.com / info@parsehbook.com ●



خورخه لونیس بورخس
(۱۹۸۶ - ۱۸۹۹)

نویسنده و شاعر آرژانتینی
از آثار او: پرچم سیاه، تفتیش عقاید، اطلس، آیین بودا،
اشتیاق بوئنس آیرس، تاریخ جاودانگی...

فهرست

کتاب اول: درستایش تاریکی

دیباچه.....	۱۱
نژادشناسی.....	۱۵
پدرو سالوادورز.....	۱۹
افسانه.....	۲۳
دعا.....	۲۵
پایان او و آغاز.....	۲۷

کتاب دوم: کتاب سازنده

دیباچه.....	۲۱
آفریننده (صانع).....	۲۳
ببرهای خیال.....	۳۷
ناخن‌های انگشتان پا.....	۳۹
آینه‌های پوشیده.....	۴۱
بحث پرنده‌شناسی.....	۴۵
اسیر.....	۴۷

۴۹.....	شیاد
۵۱.....	دلایا الناس مارکو
۵۳.....	گفت وگویی میان آدم های مُرده
۵۷.....	طرح توطئه
۵۹.....	یک مسئله
۶۱.....	کل زرزرد
۶۳.....	شاهد
۶۵.....	مارتین فیرو
۶۷.....	دگرگونی ها
۶۹.....	تمثیل سروانتس و کیشوت
۷۱.....	پارادیسو (بهشت)
۷۳.....	تمثیل کاخ
۷۷.....	همه چیز و هیچ چیز
۸۱.....	رگناروک
۸۵.....	دوزخ، یکم
۸۷.....	بورخس و من
۸۹.....	موزه دربارهٔ صحت و دقت در علم
۹۱.....	دربارهٔ جان اف کندی
۹۳.....	پی نوشت نویسنده

کتاب سوم؛ حافظهٔ شکسپیر ۱۹۸۳

۹۷.....	بیست و پنجم آگوست ۱۹۸۳
۱۰۷.....	بیرهای کبود
۱۲۵.....	گل سرخ پاراسلسوس
۱۳۳.....	حافظهٔ شکسپیر
۱۴۹.....	پی نوشت
۱۵۳.....	واژه نامه

❧ دیباچه ❧

بی آن که در ابتدا متوجه باشم که چه کار دارم می کنم، زندگی طولانی ام را وقف ادبیات، آموزش، بطالت، ماجراجویی های آرام و در بحث و گفت و گو، فقه اللغة (که خیلی کم درباره اش می دانم)، جاذبه مرموز بوئنوس آیرس، و پیچیدگی های گیج کننده ای کرده ام که با کمی غرور و نخوت، ماوراء الطبیعه خوانده می شود. هم چنین زندگی ام بدون محبت و دوستی هایش نبوده، که همین است که واقعاً اهمیت دارد. گمان نمی کنم حتی یک دشمن داشته باشم — اگر دارم هیچ کس هرگز به من نگفته. حقیقت این است که هیچ کس نمی تواند ما را بیازارد، مگر کسانی که دوست شان داریم. اکنون در هفتادمین سال زندگی ام (این عبارت از ویتمن است)، پنجمین کتاب شعرم را به چاپ می رسانم.

کارلوس فریاس پیشنهاد کرده که از دیباچه این کتاب برای تبیین زیبایی شناسی ام استفاده کنم. تهیدستی من و اراده من در مقابل این

پیشنهاد مقاومت می‌کند. من زیبایی شناسی ای ندارم. زمان شگردهایی چند به من آموخته: خودداری از کاربرد الفاظ مترادف که مشکل القای تفاوت‌های تخیلی از آن سرچشمه می‌گیرد، خودداری از اسپانیاگرایی، آرزانتین‌گرایی، کهن‌گرایی (آرکائیزم) و تجدد با به کارگیری واژه‌های نو؛ استفاده از لغات روزمره به جای لغات تکان دهنده و وارد کردن جزئیات تفصیلی در داستان‌هایم - که اکنون مورد تقاضای خوانندگان است؛ ابداع و افزودن اندکی امور مجهول و نامسلم در داستان، چون با این که واقعیت دقیق است، حافظه دقیق نیست؛ روایت وقایع به گونه‌ای که انگار آن‌ها را کاملاً درک نکرده‌ام (این را از کیپلینگ و حماسه‌های ایسلندی یاد گرفتم)؛ به خاطر داشتن این که رعایت سنت، قراردادهای «قانون‌ها» الزامی نیست و گذشت زمان مطمئناً آن‌ها را ملغی می‌سازد، اما چنین شگردها (یا عاداتی)، مطمئناً زیبایی شناسی نیست. به هر حال به آن قواعد و روش‌هایی که مردم «زیبایی شناسی» می‌نامند، اعتقادی ندارم. طبق قاعده کلی، آن‌ها چیزی بیش از امور مجرد بی فایده نیستند؛ «زیبایی شناسی» از نویسنده به نویسنده و از متن به متن فرق می‌کند و هرگز نمی‌تواند بیش از انگیزه‌ای فرعی یا ابزار باشد.

همان طور که گفتم، این پنجمین کتاب شعر من است. منطقی است که حدس بزنم از کتاب‌های دیگر نه بهتر و نه بدتر باشد. به آینه‌ها، هزارتوها و شمشیرهایی که خواننده هوادار من آماده پذیرفتن‌شان است، دو موضوع جدید اضافه شده: سال خوردگی و اخلاقیات. همان طور که همه می‌دانیم، اخلاقیات دل مشغولی دائمی دوست عزیز بود که ادبیات برایم به ارمغان آورد - رابرت لوئیس استیونسون. یکی از فضایی که مرا بر آن داشت تا کشورهای پروتستان

را بر کشورهای کاتولیک ترجیح دهم، توجه آن‌ها به اخلاقیات است. میلتن کوشید تا در مدرسه‌اش به بچه‌ها دانش فیزیک، ریاضی، ستاره‌شناسی و علوم طبیعی بیاموزد. در اواسط قرن هفدهم، دکتر جانسون اظهار داشت که «تدبیر و عدالت»، مزیت‌ها و فضایی است که به همهٔ زمان‌ها و همهٔ مکان‌ها تعلق دارد؛ ما همیشه اخلاق‌گرا هستیم و فقط بعضی وقت‌ها هندسه‌دانیم.

در این صفحه‌ها قالب‌های شعر و نثر به اعتقاد من بدون ناسازگاری، باهم هم‌بستگی می‌کنند. می‌توانم سوابق مشهوری را ذکر کنم: تسلی بخشی فلسفه، اثر برنتیوس؛ حکایت‌ها؛ اثر چاسر، و کتاب هزارویک شب؛ ترجیح می‌دهم بگویم که تفاوت‌های آن‌ها، به نظرم تصادفی می‌آید. امیدوارم این کتاب همچون یک کتاب شعر خوانده شود. یک کتاب به خودی خود یک لحظهٔ زیبایی شناختی نیست، بلکه شیئی مادی در میان اشیاء متعدد است. لحظهٔ زیبایی شناختی فقط وقتی که کتاب نوشته یا خوانده می‌شود، اتفاق می‌افتد. آدم خیلی وقت‌ها می‌شنود که شعر آزاد صرفاً حقه و ترفندی در حروف چینی است؛ من فکر می‌کنم اشتباهی در این عبارت هست. گذشته از ضرب‌آهنگ یک بیت شعر و طرز حروف چینی شعر، به خواننده القا می‌کند که آنچه می‌خواند حاوی احساس شاعرانه است، نه اطلاعات و امور عقلانی [که خاص نثر است]. زمانی من آرزوی [تقلید از] بیت درازنفس اشعار زبور یا والت ویتمن را داشتم. پس از این همه سال، اکنون - اندکی غمگانه - می‌بینم که کاری نکرده‌ام جز بهره‌گیری متناوب از این یا آن بحر کلاسیک؛ دوازده هجایی، یازده هجایی، هفت هجایی.

در یک «میلونگای» خاص، محترمانه کوشیده‌ام تا شجاعت

مزین «آسکاسویی»^۱ و «کوپلاس»، منطقه اسپانیایی زبان آمریکا، را شبیه سازی کنم.

شعر کم تر از سایر عناصر این کره، مرموز نیست. یک بیت موفق در این جایا آن جا نباید باعث شود خودمان را برتر بپنداریم، زیرا چنین ابیاتی هدیه شانس یا روح است؛ فقط خطاها از آن ماست. امیدوارم خواننده در صفحات کتاب من چیزی بیابد که سزاوار به یادماندن باشد. در این دنیا زیبایی بسیار رایج است.

— خورخه لوئیس بورخس

بونوس آیرس، ۲۴ ژوئن ۱۹۶۹

نژادشناس

این موضوع را در تگزاس برایم تعریف کردند، اما در ایالت دیگری اتفاق افتاده بود. داستان فقط یک بازیگر اصلی دارد (با این که در هر داستانی، هزارها بازیگر اصلی وجود دارد، مرئی یا نامرئی، زنده یا مرده). گمان می‌کنم اسم آن مرد فرد مُردوک بود. او مثل آمریکایی‌ها قد بلند بود؛ موهایش نه روشن بود نه تیره؛ اجزای چهره‌اش تندوتیز بود، و خیلی کم حرف می‌زد. هیچ چیز استثنایی در او نبود، نه حتی آن فردیت جعلی‌ای که مردان جوان به خود می‌بندند. او طبیعتاً مؤدب بود و نه به کتاب‌ها، نه به مردان و زنانی که آن‌ها را می‌نویسند. بدگمان نبود. درس‌وسالی بود که آدم هنوز نمی‌داند کیست و بنابراین آماده است تا به هر چیزی چنگ بزند که بخت و اقبال بر سر راهش قرار دهد. عرفان ایرانی یا اصل و نسب ناشناخته مجارستانی، جبر و حساب یا مخاطرات جنگ، سخت‌گیری در مذهب یا عیاشی دسته‌جمعی. یکی از استادان مشاور در دانشگاه، او را به زبان‌های

«آمریکایی - سرخ پوستی» علاقه مند کرده بود. مراسم سزی خاصی که هنوز در بعضی از قبیله های غرب باقی مانده بود. یکی از استادانش - مردی مس- تر- به او پیشنهاد کرد که برود در یک اردوگاه سرخ پوستی زندگی کند؛ آن مراسم را مشاهده کند و رموزی را کشف کند که از طرف جادو درمان گران بر تشریف یافتگان فاش می شود. وقتی او برگردد و رساله اش را بنویسد، مقامات دانشگاه کاری می کنند تا آن رساله به چاپ برسد.

این پیشنهاد، اردوک را ازجا برانگیخت. یکی از نیاکان او در جنگ های مرزی کشته شده بود. آن درگیری کهنه تبار او اکنون یک وسیله پیوند بود. او حتما دشواری هایی را که سر راهش قرار می گرفت، پیش بینی می کرد؛ با سزی سرخ پوستان را قانع می کرد که او را همچون یکی از خودشان بپذیرند. او به سوی ماجراجویی دور و دراز رهسپار شد. بیش از دو سال در مرز سرخ پوستان زندگی کرد؛ گاه در پناه دیوارهای خشتی و گاه در فضای باز، سحرگاه از خواب برمی خاست و هنگام غروب به بستر می رفت و شروع می کرد به خواب دیدن به زبانی که متعلق به پدراناش نبود. او ذائقه اش را به مزه های تند و تیز عادت داد؛ خود را با لباس های عجیب و غریب پوشاند؛ شهر و دوستانش را فراموش کرد و شروع به فکر کردن به شکل و شیوهایی کرد که منطق ذهنش آن را نمی پذیرفت.

در طی چند ماه ابتدای تحصیلات جدیدش، مخفیانه یادداشت برمی داشت؛ بعدها آن یادداشت ها را پاره کرد- شاید برای پرهیز از جلب سوء ظن به خودش، شاید هم چون دیگر نیازی به آن ها نداشت. پس از یک دوره زمانی (که از قبل با تمرینات خاص - هم روحی و هم

جسمی—تعیین شده بود)، کاهن قبیله به مُردوک دستور داد تا شروع کند به یادآوری رؤیاهایش و هر روز صبح در سپیده دم آن‌ها را برای او بازگو کند.

مرد جوان دریافت که در شب‌هایی که ماه کامل است، بوفالو را در خواب می‌بیند. او این خواب‌های تکرارشونده را به استادش گزارش کرد. استاد بالاخره اصول عقاید شری قبیله را برای او فاش کرد. یک روز صبح، مُردوک بی آن که چیزی به کسی بگوید، از آن جا رفت. در شهر، دلس برای آن اولین شب‌هایی تنگ شد که در مرغزار—مدت‌ها قبل—برای شهر دل‌تنگ شده بود. به دفتر استادش رفت و به او گفت که آن راز را می‌داند. اما تصمیم گرفته که آن را برای کسی فاش نکند.

استاد پرسید: «آیا سوگندت تو را مفید کرده است؟»
مُردوک پاسخ داد: «این دلیل آن نیست. من در آن جا چیزهایی آموختم که نمی‌توانم توضیح‌شان بدهم.»
استاد اظهار عقیده کرد: «شاید زبان انگلیسی نمی‌تواند این موضوع را برساند.»

— «این‌طور نیست آقا. اکنون که آن راز را می‌دانم، می‌توانم به صد طریق مختلف و حتی متضاد بازگویش کنم. اما نمی‌دانم چطور این را به شما بگویم. آن راز زیباست و علم—علم ما—اکنون به نظر من، هرزه‌درایی محض است.»

پس از مکثی، اضافه کرد: «و به هر حال آن راز به اندازه راه‌هایی که مرا به آن رساند، اهمیت ندارد. هرکسی باید خودش آن راه‌ها را پیماید.»

استاد به سردی گفت: «من تصمیم شما را به اطلاع کمیته می‌رسانم. آیا قصد دارید در میان سرخ‌پوستان زندگی کنید؟»
مُردوک پاسخ داد: «نه، حتی ممکن است به مرغزار هم بازنگردم.
آنچه مردان مرغزار به من آموختند در همه جا و در هر شرایطی خوب است.»

این اساس گفت‌وگوی آن‌ها بود. فرد مُردوک ازدواج کرد، از زنش جدا شد و اکنون یکی از کتابداران دانشگاه ییل است.